

تأملی بر روایت ابن سعد از مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ

mostajab@semnan.ac.ir

khansanamif@yahoo.com

Sh_khansanami@yahoo.com

سیدعلی مستجاب الدعواتی / دانشجوی دکتری عرفان و تصوف، دانشگاه سمنان

فاطمه خان‌صنمی / دانشجوی دکتری مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم

شعبان‌علی خان‌صنمی / دانشیار گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی قم

دریافت: ۹۶/۱۱/۱۶ - پذیرش: ۹۷/۴/۲۵

چکیده

ابوعبدالله محمدبن سعدبن منبج (۱۶۸-۲۳۰ ق / ۷۸۴-۸۴۵ م) مشهور به ابن سعد مورخ و سیره‌نویس، صاحب تألیف مفصل و کم‌نظیر طبقات الکبری است. وی در میان دانشمندان و مورخین بعد از خود، به مورد اعتماد بودن در نقل روایات شهرت داشت و به همین دلیل مورخین بعد از او بسیار به او ارجاع داده‌اند؛ اما در این میان مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ در کتاب طبقات الکبری ابن سعد به گونه‌ای گزارش شده است که آشکارا دیدگاه نویسنده را در برجسته کردن اعتقاد خود نشان می‌دهد. در این گزارش‌ها ابن سعد به خواننده القا می‌کند که تنها نامزد مورد علاقه رسول خدا ﷺ برای جانشینی پس از خود، کسی جز ابوبکر نبوده؛ این در حالی است که گزارش‌های مخالف و همچنین روایات پیامبر درباره مقام و موقعیت ممتاز علی ﷺ را نادیده می‌گیرد. پژوهش حاضر با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی قصد دارد از حقیقت گزارش‌های جانبدارانه، گزینشی و تحریف‌شده نویسنده طبقات در خصوص مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ پرده بردارد.

کلیدواژه‌ها: ابن سعد، ابوبکر، سقیفه، جانشینی.

ژئوشناسان
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب *طبقات الکبری* محمد بن سعد (۱۶۸-۲۳۰ ق) از قدیمی‌ترین آثار تاریخی مشتمل بر تاریخ دو قرن نخست اسلامی است. او در بغداد به حلقهٔ درس محمد بن عمر *واقدی* (۲۰۷ ق) پیوست و از خواص شاگردان او گشت و تا آنجا در نوشتن آثار و روایات استاد پیش رفت که به کاتب الواقدی شهرت یافت (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۳۵۱). پس از درگذشت مورخان برجسته‌ای چون *کلبی*، *واقدی* و *هیثم بن عدی*، طبیعی است که *ابن سعد* به‌عنوان مورخی که چنین مشایخی را درک کرده، مورد توجه طالبان روایات تاریخی قرار گیرد (گلشنی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۶۸۱). همچنین *ابن سعد* که تاریخ خود را پس از *ابن اسحاق* (۸۵-۱۵۱ ق) و *تصحیح ابن هشام* (۲۱۳ یا ۲۱۸ ق) نوشته است، انتظار می‌رفت که بر حجم گزارش‌های اسلاف خود بیفزاید و واقعهٔ سقیفه و مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ را با تفصیل بیشتری نقل کند؛ اما او نه تنها چنین نکرده، بلکه گزارش‌های پیشینیان خود را نیز به‌گونه‌ای مخدوش، جانبدارانه، گزینشی و گاه تحریف‌شده بازگو نموده است. با مطالعهٔ گزارش *ابن سعد* می‌توان به‌روشنی دریافت که نویسنده درصدد آن نبود که تاریخ را آن‌گونه که بوده و آنچه را که رخ داده است، متعهدانه گزارش کند؛ بلکه تلاش وافر نموده است تا از شایستگی و انتخاب *ابوبکر* جانب‌داری کند و چشمان خود را بر همهٔ حقایق و گزارش‌های تاریخی که در ارتباط با امیرمؤمنان وجود داشته‌اند، فروبندد.

در اینجا خلاصه‌ای از ترتیب مباحثی را که *ابن سعد* دربارهٔ زندگانی و بیماری پیامبر ﷺ و حوادث و مسائلی که به‌نحوی به «وصایت و خلافت پس از رسول خدا ﷺ» مربوط می‌شود، برمی‌شماریم.

۱. ابوبکر به روایت *ابن سعد*

۱-۱. لقب صدیق

ابن سعد تحت عنوان «*ابوبکر الصدیق*» تقریباً دو صفحه دربارهٔ طائفه، خانواده، نام و عنوان «الصدیق» احادیثی ذکر می‌کند که جملگی بر شأن، اهمیت و بزرگی *ابوبکر* دلالت دارد (*ابن سعد*، ۱۹۹۸ م، ج ۳، ص ۱۶۹).

دربارهٔ عنوان «صدیق» حدیثی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ در جریان معراج و در زمان بازگشت، از اینکه مردم سخن او را باور نکنند، نگران است؛ اما جبرئیل با اطمینان دادن به پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه *ابوبکر* او را تصدیق خواهد کرد، وی را از نگرانی درمی‌آورد! (همان) این اطمینان بر غیر خدا، چگونه با مقام پیامبر ﷺ سازگار است؟!

۱-۲. نخستین مسلمان

در ذیل عنوان «شرح اسلام آوردن *ابوبکر*»، هفت حدیث نقل می‌کند که مضمون چهار مورد آن چنین است که *ابوبکر* نخستین کسی است که اسلام را پذیرفت و نبوت پیامبر اسلام ﷺ را تصدیق کرد (همان، ج ۳، ص ۱۷۹).

این در حالی است که احادیث فراوانی که *علی* را نخستین مسلمان معرفی می‌کند، نادیده انگاشته و تنها در بخشی که شرح «اسلام آوردن و نماز علی ﷺ» را می‌نگارد، پس از نقل چند حدیث که *علی* را نخستین مسلمان قلمداد کرده‌اند، در یک جمع‌بندی می‌گوید:

پس از اسلام آوردن خدیجه رضی الله عنها که بالاتفاق نخستین بانویی است که در میان زنها مسلمان شده، در خصوص نخستین مرد مسلمان میان اصحاب و علمای ما اختلاف واقع شده است. به باور آنها نخستین مسلمان، یکی از این سه نفر است: ابوبکر، علی، زید. اما اسلام آوردن علی، از آنجاکه در سنین کودکی (یازده سالگی) واقع شده، نمی تواند اسلام معتبر و بارزشی باشد! (همان، ج ۲، ص ۲۲)

این در حالی است که صاحبان آثاری چون صحیح ترمذی، تاریخ طبری، مستدرک الصحیحین، مسند احمد، مسند الامام ابی حنیفه، الإصابه، اسد الغابه، الریاض النضره، الاستیعاب، کنز العمال، حلیه الاولیاء، الدر المنثور، تاریخ بغداد، تهذیب التهذیب، نور الأبصار و مجمع الزوائد به گزارش احادیث فراوانی پرداخته اند که علی رضی الله عنه را نخستین مسلمان معرفی کرده است (فیروزآبادی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۲۸).

۳-۱. بستن ابواب منتهی به مسجد غیر از درب خانه ابوبکر

ذیل عنوان «بستن درهای منتهی به مسجد غیر از درب خانه ابوبکر» در هفت روایت گزارش می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خدا مأمور می شود به مسلمانان اعلام کند تا درب خانه های خود را که به مسجد منتهی می شود، ببندند و از درب عمومی رفت و آمد کنند و در این میان، تنها ابوبکر مجاز است همچون شخص پیامبر صلی الله علیه و آله درب خصوصی داشته باشد. در یک گزارش آورده است وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله مورد سؤال و انتقاد قرار گرفت، فرمود: «در درب خانه ابوبکر نور مشاهده کردم؛ اما در درب خانه های شما ظلمت و تاریکی دیدم» (ابن سعد، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۲۲۷).

این در حالی است که روایات مربوط به سد دیگر ابواب و بازگذاشتن درب خانه علی رضی الله عنه - که از جمله خصایص آن حضرت شمرده شده است - را سیوطی، ترمذی، حاکم نیشابوری، احمد بن حنبل، متقی هندی، نسائی، بغدادی، ذهبی، بیهقی، بخاری، ابن حجر، طبری و دیگران، بعضاً با تعابیر مختلف و اسناد متعدد گزارش کرده اند (فیروزآبادی، ۱۴۳۰ق، ص ۳۵۸-۳۶۴)؛ ابن سعد گویا هیچ اطلاعی از این احادیث نداشته است!

۴-۱. محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله

در باب «توصیف غار و هجرت به مدینه» ۲۸ گزارش نقل می کند که جملگی بر تقرب و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر دلالت دارد و بیانگر خدمات، مزایا و همراهی ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله است. در یکی از این گزارش ها چنین آورده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت که از شعرای مدینه بود، فرمود: آیا در مدح ابوبکر شعری سروده ای؟! حسان پاسخ داد: بلی. فرمود: آن را برای من بخوان. وقتی که حسان سروده اش را به پایان برد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان خوشحال شد و خندید که دندان های پسین او نمایان شد» (ابن سعد، ۱۹۹۸م، ج ۳، ص ۱۷۴).

۵-۱. داناتر از پیامبر

ابن سعد در ذکر حدیثی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله خوابی دید و آن را برای ابوبکر بازگو کرد. ابوبکر آن را تعبیر کرد و

گفت: تعبیر خواب شما چنین است که به‌زودی جهان فانی را ترک خواهید کرد و من پس از شما دو سال و نیم زنده خواهیم ماند! (همان، ج ۳، ص ۱۷۷)

گذشته از حدیث منزلت، مجموع اطلاعاتی که /ابن‌سعد در ترجمه و شرح حال علی علیه السلام برای خواننده گزارش می‌کند، مطالب کم‌ارزشی از چگونگی اسلام آوردن علی علیه السلام در کودکی، توصیف جسمانی، نوع لباس، انگشتر و نقش انگشتری آن حضرت است. اینها همه مطالبی است که خواننده در شرح حال آن حضرت - آن هم در دوازده صفحه - از گزارش‌های /ابن‌سعد به‌دست می‌آورد؛ این در حالی است که شرح حال /ابوبکر را در ۴۷ صفحه به‌تفصیل از طائفه، خانواده، بزرگی و شرح خدمات وی گزارش کرده و بعضاً در دیگر قسمت‌های اثر خود نیز تکرار می‌نماید (همان، ج ۳، ص ۲۱۱).

۱- عمر /ابن‌سعد و نماز ابوبکر

/ابن‌سعد در شرح نمازی که /ابوبکر در روزهای بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله - که گفته می‌شود- به امر آن حضرت امامت آن را به‌عهده گرفت در دو قسمت از اثرش، یک بار در جلد دوم ۲۴ حدیث (همان، ج ۲، ص ۲۱۵) و بار دیگر در جلد سوم با تکرار همین عنوان - باینکه احادیث بعضاً تکراری و متداخل‌اند - ده حدیث دیگر گزارش می‌کند (همان، ج ۳، ص ۱۷۸-۱۸۱).

هرچند سر این تفکیک و ذکر آنها در دو بخش مجزا روشن نیست، اما می‌توان حدس زد از آنجاکه عهده‌دار شدن امامت این نمازها در نگاه /ابن‌سعد دلیل شایستگی و تقدم بی‌تردید /ابوبکر است، وی را واداشته تا بخش‌های فوت‌شده را در جلد بعدی استدراک کند.

به هر تقدیر، آنچه در این گزارش‌ها آمده، جملگی بر علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به /ابوبکر و تقرب وی در نزد ایشان دلالت دارد. در تعدادی از این احادیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فقط /ابوبکر باید بر مردم امامت کند.» (همان، ج ۲، ص ۲۱۷)؛ و حتی وقتی به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌رسد که «تحمّل جای خالی شما بر /ابوبکر دشوار است و گریه او را امان نمی‌دهد؛ رخصت دهید تا دیگری با مردم نماز گزارد»، حضرت می‌فرماید: «نه، حتماً باید /ابوبکر نماز را تمام کند» (همان، ص ۲۱۹).

گزارش دیگری چنین نقل شده است: /ابوبکر تأخیر داشت (وی در منطقه‌ای خارج از مدینه، موسوم به سُنح همسر دیگری داشت) و مردم هرچه به انتظارش نشستند، نیامد. از پیامبر خواستند تا عمر عهده‌دار امامت جماعت شود؛ نپذیرفت (همان، ج ۳، ص ۱۸۶).

/ابن‌سعد همچنین روایت می‌کند: عایشه با امامت پدرش مخالف بود؛ از آن‌رو که امامت او را در چنین حالی شوم می‌دانست و می‌گفت: مردم آن را به فال بد می‌گیرند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان بر امامت و اقامه جماعت توسط /ابوبکر اصرار داشت (همان، ج ۲، ص ۲۱۹؛ ابن‌هشام، ۱۴۲۰ ق، ج ۴، ص ۳۰۲).

ابن‌سعد چنان از این احادیث گزارش می‌کند که انسان به‌روشنی دیدگاه او را در مسئله‌جانشینی و وصایت پیامبر ﷺ می‌فهمد. پیامی که او درصدد است تا بر ذهن خواننده القا کند، چیزی جز تأکید بر تأیید/بویکر و تعیین وی به وصایت نیست.

اغلب این روایات از طریق عایشه گزارش شده‌اند؛ کسی که رشک و دشمنی‌اش با علی ﷺ شهره‌آفاق است (ر.ک ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۹، ص ۱۹۰ به بعد).

گفتار/ابن‌سعد، در باب شرح نمازی است که - به گفته‌ی وی -/بویکر به‌امر پیامبر ﷺ امامت آن را به‌عهده گرفته است؛ اما در این باب چهار حدیث نقل می‌کند که اصلاً ربطی به نماز ندارد؛ چه رسد به اینکه این نماز، نمازی باشد که به‌امر پیامبر ﷺ امام آن مشخص شود. این چهار حدیث، مربوط به وصیت و سفارش پیامبر ﷺ در خصوص تعیین بویکر به وصایت است که/ابن‌سعد پیش‌تر بابتی برای این منظور تحت عنوان «شرح کتاب و قلمی که پیامبر ﷺ قصد داشت در آخرین لحظات عمر خویش بنگارد» گشوده و احادیث «قلم و کاغذ» و مطالب مربوط را در آن درج کرده بود؛ اما این چهار گزارش را که علی‌القاعده می‌بایست در آنجا نگاهشته می‌شد، نیاورده و ترجیح داده است که آنها را در باب نماز/بویکر بنگارد.

۱-۶-۱. چهار گزارش

ابن‌سعد در گزارش نخست چنین نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ به عبدالرحمن بن/بویکر (برادر عایشه) فرمود: برایم کاغذ و قلم بیاور تا درباره‌ی بویکر چیزی بنویسم که پس از من کسی در خصوص او اختلاف نکند. همین‌که عبدالرحمن برخاست تا برود و کاغذ و قلم بیاورد، رسول خدا ﷺ به وی فرمود: «بنشین! لازم نیست. گمان نمی‌کنم خدا و مؤمنان تردید را در مورد/بویکر و شایستگی او بپذیرند: «أَبَى اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ أَنْ يُخْتَلَفَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ» (ابن‌سعد، ۱۹۹۸م، ج ۳، ص ۱۸۰).

در گزارش دوم بیان می‌دارد:

عایشه گفت: پیامبر ﷺ به من فرمود: «پدر و برادرت را صدا کن تا من برای/بویکر توصیه‌ای بنویسم؛ چه اینکه می‌ترسم کسی در شایستگی او تردید کند و به‌ناحق چیزی را آرزو کند که از آن او نیست؛ در صورتی که خدا و مؤمنان جز به امامت و جانشینی/بویکر راضی نمی‌شوند!»: «... فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ وَ يَتَمَنَّى وَ يَأْبَى اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ» (همان).

در گزارش سوم آورده است:

همین‌که عبدالرحمن رفت تا کاغذ و قلم بیاورد، عثمان به پیامبر ﷺ اطمینان داد که مردم در مورد/بویکر اختلاف نخواهند کرد. پیامبر ﷺ از عبدالرحمن خواست تا بنشیند؛ آن‌گاه فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يُخْتَلَفَ الْمُؤْمِنُونَ فِي أَبِي بَكْرٍ؛ پناه بر خدا؛ نه، هرگز چنین نخواهد شد که مؤمنان در جانشینی/بویکر اختلاف کنند!»

در گزارش چهارم، سائل از عایشه می‌پرسد:

اگر پیامبر ﷺ می‌خواست جانشین تعیین کند، چه کسی را برمی‌گزید؟

عایشه: ابوبکر را.

سائل: چه کسی بعد از ابوبکر؟

عایشه: عمر.

سائل: چه کسی بعد از عمر؟

عایشه: ابوعبیده بن جراح.

در اینجا سائل ساکت شد و ادامه نداد (همان، ج ۳، ص ۱۸۱).

برای آگاهی از میزان اعتبار و ارزش این گزارش‌ها که حتی به صحیح مسلم و صحیح بخاری (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۱۸۵۴-۱۸۵۷) باب فضایل ابوبکر) هم راه پیدا کرده‌اند، کافی است تا نظری به نوشته ابن ابی‌الحدید بیفکنیم. وی در ضمن شرح خطبه ۶۶ نهج‌البلاغه پس از اینکه شواهدی از کلمات ابوبکر و دیگران ذکر می‌کند - که حاکی از عدم تعیین ابوبکر است - می‌گوید: بنابراین، امثال این گزارش‌ها که پیامبر ﷺ از عایشه می‌خواهد پدرش را خبر کند تا برای او توصیه‌ای برای خلافت بنویسد (مبادا کسی در شایستگی او تردید کند که «یأیی الله و المؤمنون الا ابابکر و...»)، همگی نادرست است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۶، ص ۱۳).

ایشان بدون هرگونه تردید، صحت این گزارش‌ها را رد می‌کند و آنها را غیرقابل قبول می‌شمارد. البته ابن ابی‌الحدید حق دارد که این گزارش‌ها را نپذیرد و صحت آنها را انکار کند. او چگونه می‌تواند مفاد احادیثی را که ابوبکر را خلیفه و جانشین منصوب رسول خدا ﷺ معرفی می‌کند، بپذیرد؛ درحالی‌که عمر معتقد بود که انتخاب ابوبکر یک عمل «فلته» (سنجیده و شتاب‌زده) بوده است. طبری هم این انتخاب را از نوع افعال جاهلی و به‌شیوه آنان قلمداد می‌کند (بخاری، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۲۰۸؛ طبری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۱۰؛ امینی، ۱۹۹۴م، ج ۵، ص ۴۴۷).

آن زمان که عمر در بستر افتاده بود، از او خواسته شد تا نسبت به خلیفه پس از خود تصمیم بگیرد. در پاسخ گفت: اگر شخص معینی را تعیین کنم، به شیوه کسی عمل کرده‌ام که از من بهتر بود (یعنی ابوبکر)؛ و اگر کسی را تعیین نکنم، به سنت پیامبر ﷺ رفتار کرده‌ام (مسعودی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۳۸). این اعتراف عمر صراحت دارد که ابوبکر از طرف پیامبر ﷺ تعیین نشده بود. این گزارش نیز از سوی ابن‌سعد نقل شده است (ابن‌سعد، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۲۴۵).

افزون براین، اگر مسئله تعیین خلافت و جانشینی ابوبکر آن قدر روشن بود که پیامبر ﷺ نیازی به سفارش بدان نمی‌دید، که «أبی الله أن یختلفَ فیهِ»، پس چگونه است که این مطلب روشن از برابر چشمان صحابه - که در نگاه اهل سنت همگی عادل‌اند - پوشیده ماند؟!

چرا باید برخی از انصار از بیعت با ابوبکر سر باز زنند و بگویند: «لا نُبایعُ الا علیاً» (طبری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۰۳)؛ و یا گفتار زبیر که: «لا اعمده حتى یبایع علی» (همان)؛ و چرا باید اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ همچون

حذیفه بن یمان، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابی بن کعب، ابوذر بن جناده غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، سعد بن عباد و... (جعفری، ۱۳۷۴، ص ۸۸) این سفارش‌ها را نادیده بگیرند؟

چرا باید علیؑ و همراهان وی از این سفارش‌ها بی‌خبر باشند؟! و چرا باید عباس - به‌زعم ابن‌سعد - از علیؑ بخواهد تا نزد پیامبرؐ رود و از جانشین او بپرسد: «چنانچه خلافت از آن آنهاست، تکلیفشان را بدانند؛ و اگر از دیگری است، حداقل برای آنها سفارش به رفق و مدارا بگیرند» (ابن‌سعد، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۲۴۵). اگر مطلب واضح بود، آیا چنین درخواستی منطقی بود؟!

۱-۶-۲. موضوع امامت جماعت از سوی ابوبکر

سخن در باب شرح نمازی بود که ابن‌سعد مدعی بود ابوبکر در روزهای پایانی عمر پیامبرؐ مأمور شد که از جانب رسول خداﷺ امامت آن را عهده‌دار گردد. ابن‌سعد در یک گزارش، عدد این نمازهای ابوبکر را سه نماز (همان، ج ۳، ص ۱۸۰) و در خبر دیگر هفده نماز دانسته است (همان، ج ۲، ص ۲۲۳)؛ این درحالی است که دیگر گزارش‌های مربوط به نماز، از این جهت ساکت‌اند. وی از این روایات - که اغلب سند آن را به عایشه می‌رساند - دلالت بر جانشینی ابوبکر را برداشت می‌کند.

داستان نماز ابوبکر و اخبار متناقض آن، هرچه باشد، در یک جهت همگی با هم متفق‌اند و آن اینکه رسول خداﷺ وقتی فهمید مردم برای اقامه نماز به امامت ابوبکر آماده می‌شوند، درحالی که سخت بیمار بود و از فرط کسالت قادر نبود روی پاهای خود بایستد، به سمت مسجد حرکت کرد و به قول عایشه بر شانه دو نفر - که یکی از آنها عباس بود - تکیه داد و درحالی که پاهایش روی زمین کشیده می‌شد، در محراب قرار گرفت؛ تا اینکه ابوبکر عقب رفت و پیامبرؐ، نشسته عهده‌دار امامت جماعت گردید (همان، ج ۲، ص ۲۱۸).

این گزارش به‌تنهایی بنای همه اخبار مربوط به نماز ابوبکر را فرو می‌ریزد؛ چرا که اگر پیامبرؐ ابوبکر را مأمور کرده بود که با مردم نماز بخواند و به‌زعم عایشه، «رسول خداﷺ به امامت هیچ‌کس جز ابوبکر راضی نمی‌شد» (همان، ج ۲، ص ۲۱۴)، چرا با این حال به مسجد می‌آید؛ وی را پس می‌زند و به حالت نشسته عهده‌دار امامت جماعت می‌گردد؟! آیا این حرکت پیامبر خداﷺ گویای این نیست که حضرت از امامت او خشنود نبوده‌اند؟! چه دلیلی می‌توانست پیامبرؐ را - که از شدت بیماری رنج می‌کشید - به مسجد بکشاند؟! اگر پیامبرؐ بیمار بود و در خود توان راه رفتن نمی‌دید و ابوبکر هم به‌زعم راوی، مأمور بود امامت جماعت را به عهده بگیرد، پس چه دلیلی حضور پیامبرؐ را در مسجد ایجاب می‌کرد؟! آیا جز این بود که پیامبرؐ می‌خواست با رفتن خود به مسجد، از سوءاستفاده و بهره‌برداری سیاسی در آینده جلوگیری کند؟!

ابن‌ابی‌الحدید از حقیقت این نماز - که گفته می‌شود صبح روز وفات آن حضرت انجام شده است - پرده

برمی‌دارد و ضمن ارائهٔ مجموعهٔ باارزشی از مطالب تحلیلی در خصوص دشمنی عایشه با علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و ریشه‌های آن، از زبان استادش *ابویعقوب یوسف بن اسماعیل لمعانی* می‌گوید: حقیقت این است که وقتی بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت یافت و خود از به‌عهده گرفتن امامت جماعت ناتوان گشت، فرمود: «یکی با مردم نماز بخواند»؛ بدون اینکه از کسی نامی ببرد.

به‌دنبال این دستور، عایشه به *بلال* - آزادکردهٔ پدرش - دستور داد که *ابوبکر* را بگوید تا با مردم نماز بخواند؛ اما پس از آن دستور، رسول خدا صلی الله علیه و آله که مختصر توانایی در خود احساس کرد، در حالی که بر بازوی علی علیه السلام و *فضل بن عباس* تکیه داده بود، بیرون آمد و در محراب ایستاد و خود با مردم نماز گزارد و به خانه برگشت و پس از اینکه آفتاب بالا آمد، از دنیا رحلت کرد.

ابویعقوب چنین نقل می‌کند که از این موقعیت استفادهٔ سیاسی شد (و عصر همان روز) ایستادن *ابوبکر* برای ادای نماز را شاهی به شایستگی و خلافت او دانستند و گفتند: کدام‌یک از شما بر خود روا می‌بیند تا خود را مقدم بر آن کس شمارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در نماز مقدم فرموده است؟! (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۹، ص ۱۹۶)

آن‌گاه *ابن‌ابی‌الحدید* از قول استادش می‌نویسد: مایهٔ شگفتی است که بیرون آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن وضع و حال - که به‌روشنی برای جلوگیری از این برداشت و سوءاستفاده بوده - را حمل بر ناخشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله نکردند، بلکه در بیان علت این حرکت گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن آمده بود که تا حد امکان *ابوبکر* نماز بگزارد!.. (ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۹، ص ۱۹۷)

ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: در اینجا من - میان سخنان استادم دیده - گفتم: شما هم می‌گویید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را برای ادای نماز با مردم تعیین نکرد و این عایشه بود که خودسرانه پدرش را به نماز با مردم واداشت؟! وی در پاسخ من گفت: من این را نمی‌گویم. این علی علیه السلام است که چنین می‌گوید. روشن است که تکلیف من غیر از تکلیف علی علیه السلام است. او خود شاهد واقعه بوده و اموری را به چشم دیده که از نگاه من پنهان مانده است؛ اما من مجبورم به همین اخباری که به دستم رسیده و گویای آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله *ابوبکر* را برای نماز معین کرده، معتقد باشم! درحالی‌که مدرک علی علیه السلام علم و آگاهی اوست که از امور داشته و از نزدیک درگیر با ماجرا بوده یا دست‌کم اطمینان از قضایا داشته است... (همان).

در پایان، *ابن‌ابی‌الحدید* برای اینکه سخنان استادش جانبدارانه تلقی نشود، می‌گوید: «هذه خلاصة كلام الشيخ أبي يعقوب علیه السلام و لم يكن يتشيع و كان شديداً في الاعتزال؛ این خلاصهٔ گفتار استاد *شیخ ابویعقوب* است که شیعه نبود و شدیداً به معتقدات معتزله پایبند بوده است» (ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۲، ص ۱۹۹).

۷-۱. ماجرای کتابت نامه

ابن‌سعد ذیل عنوان «شرح نامه و کتابی که پیامبر صلی الله علیه و آله قصد داشت آن را در آخرین لحظات عمر خویش بنگارد»، نه

روایت ذکر می‌کند که سه مورد آن با روایت معروف/ابن‌عبّاس (یوم الخمیس و ما یوم الخمیس) در ارتباط است. برطبق روایات نه‌گانه/ابن‌سعد، ابن‌عبّاس از اینکه کسانی نگذاشتند تا پیامبر ﷺ مقصود خود را مکتوب نماید، متأسّف و گریان است (ابن‌سعد، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۲۴۲).

در این روایات تصریح می‌شود که کسانی مخالفت کرده، از آوردن قلم و کاغذ جلوگیری کردند و به آن حضرت توهین نمودند و گفتند: «إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيْهْجُرُ»؛ اما/ابن‌سعد با تلاش در اختفای نام توهین‌کننده اعلام می‌کند که به‌دنبال این اهانت، پیامبر ﷺ از خواسته‌اش منصرف شد و از نوشتن دست برداشت (همان).

در بیشتر این گزارش‌ها فقط سخن از نزاع و مشاجره نزد پیامبر ﷺ و توهین به آن حضرت است و به هويت مانع کتابت پرداخته نمی‌شود: «فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَبْنِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٌ، فَقَالُوا مَا شَأْنُهُ؟» (همان)

در بیشتر گزارش‌هایی که/ابن‌سعد نقل می‌کند، صورت واقعه همچنان به‌گونه‌ای مبهم و تاریک نگاه داشته شده است و علت مخالفت فرد اهانت‌کننده و هويت این فرد گستاخ مشخص نیست؛ تا اینکه در گزارش هفتم، نام توهین‌کننده و صورت مبهم واقعه تقریباً آشکار می‌شود. به‌موجب این گزارش، مقصود پیامبر ﷺ این بود که چیزی بنویسد و امت خود را به اموری توصیه کند که هرگز همراه نشوند؛ اما عمر با جسارت کردن به آن حضرت، مجلس را از آمادگی انداخت و فریاد برداشت که «قرآن نزد شماست. ما با وجود قرآن به چیزی نیاز نداریم. کتاب خدا برای هدایت ما کافی است» (همان، ج ۲، ص ۲۴۴).

برابر این گزارش، عمر علاوه بر آنکه اجازه نداد تا قلم و کاغذ آورده شود، به رسول خدا ﷺ نیز اهانت کرد. /ابن‌سعد پس از نقل این گزارش - که متوجه شده است به‌گونه‌ای به‌ضرر اهانت‌کننده تمام می‌شود - درصدد جبران برآمده است و با نقل دو گزارش دیگر تلاش می‌کند تا حرکت منفی و گستاخی‌گوینده را توجیه کند. وی خواننده را به‌سمت این معنا سوق می‌دهد که خیال کند دلیل اختلاف و مشاجره‌ای که سبب رنجش پیامبر ﷺ و نیز حضور عمر در صحنه و اهانت او شده، چیزی است که در این دو روایت - گزارش هشتم و نهم - آمده است:

۱. وقتی پیامبر ﷺ قلم و کاغذ خواست، زنان پیامبر ﷺ ناراحت شدند و به مردان حاضر پرخاش کردند که چرا به خواهش آن حضرت توجه نمی‌کنند. به آنها گفتند: «برخیزید و حاجتش را برآورید». در اینجا عمر دخالت کرد و با فریاد کشیدن بر سر زن‌ها گفت: «خاموش شوید. شما کسانی هستید که چون پیامبر ﷺ در صحت و تندرستی بود، او را آزار می‌دادید و بر گرده‌اش سوار می‌شدید و حالا که در بستر بیماری و حالت احتضار افتاده، برایش اشک می‌فشانید! و پیامبر ﷺ فرمود: «آنها از شما بهترند!» (همان، ج ۲، ص ۲۴۳).

۲. در گزارش دیگر آمده است: علت مخالفت عمر با آوردن قلم و کاغذ، این بود که او فکر می‌کرد رسول خدا ﷺ نمی‌میرد، مگر اینکه سرزمین‌های بسیاری را فتح کند؛ و معتقد بود اگر هم بمیرد، مسلمانان باید منتظر باشند تا دوباره زنده شود و رهبری امت را همچنان در دست گیرد؛ چنان که قوم موسی ﷺ در غیبت پیامبرشان منتظر ماندند: «...و لَوْ مَاتَ لَأَنْتَظِرُنَاهُ كَمَا أَنْتَظَرْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ مُوسَى» (همان، ج ۲، ص ۲۴۴)

ابن‌سعد این بیان را در جایی دیگر از اثر خود این‌گونه آورده است: عمر همچنان فریاد می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند هر کس به مرگ پیامبر ﷺ معتقد شود، بداند که او به زودی باز خواهد گشت و دست و پای آنها را قطع خواهد کرد! (همان، ج ۲، ص ۱۱۴)

اما این دو گزارش برای توجیه آشوبی که در حضور پیامبر ﷺ برپا شده و جسارتی که به ساحت مقدسش شده بود، حتی خود/ابن‌سعد را هم با همه عناد و تعصبش نمی‌توانست قانع کند؛ زیرا در گزارش نخست، اصلاً اشاره‌ای به علت نزاع و دلیل مخالفت‌ها نشده‌است. نهایت حاصل آن گزارش، حکایت دامنه‌ نزاع و گفت‌وگوی میان عمر و همسران پیامبر ﷺ است و در مورد اینکه موضوع نزاع و علت درگیری چه بوده، بیانی ندارد. این روایت همین‌قدر دلالت دارد که در حضور پیامبر ﷺ بحث و نزاعی بوده و آن حضرت خواسته‌ای داشته است و همسران آن حضرت در مقام دفاع برخاسته و بر پاسخ به آن درخواست تأکید داشته‌اند؛ اما عمر از انجام آن منع کرده است.

در گزارش دوم، علت مخالفت عمر را شبهه‌ای دانسته که به ذهن وی خطور کرده است. در نتیجه این برداشت ابن‌سعد، عمر در امکان وقوع مرگ برای پیامبر ﷺ تردید داشته و این‌گونه می‌پنداشته که پیامبر ﷺ نخواهد مُرد تا نیازی به وصیت و تعیین جانشین داشته باشد. پنداشت وی چنین بوده که پیامبر ﷺ همچون موسی ﷺ مدتی از انظار غایب شده و سپس به میان مردم باز خواهد گشت؛ بنابراین نیازی به قلم و کاغذ و کتابت وصیت نیست.

البته ابن‌سعد به این مطلب تصریح نکرده است؛ زیرا می‌دانسته که جریان درخواست قلم و کاغذ، مربوط به لحظه بیماری پیامبر ﷺ بوده و جریان انکار مرگ، مربوط به وقت ارتحال آن بزرگوار است. این دو قضیه مربوط به دو حادثه، در دو زمان مشخص بوده است. جریان درخواست قلم و کاغذ در روز پنجشنبه (همان، ج ۲، ص ۲۴۲) رخ داده و درگذشت آن حضرت در روز دوشنبه هفته بعد بوده است (همان، ج ۲، ص ۱۸۶)؛ اما/ابن‌سعد در تلاش است تا با بیان این دو گزارش، به ذهن خواننده این‌گونه القا کند که قضیه درگیری، اولاً جدی و قابل توجه نبوده؛ ثانیاً اگر انکار یا سوء ادبی بوده، تعمّدی نبوده است؛ بلکه آنچه واقع شده، صرفاً ناشی از شبهه‌ای بود که برای عمر نسبت به درگذشت آن حضرت رخ داده، که آنهم با درایت و پادرمیانی/بویگر برطرف شده است!

حقیقت این است که عمر به خوبی می‌دانست که هدف پیامبر ﷺ از درخواست قلم و کاغذ چه بود. او می‌دانست که موضوع نوشته چیست و شخصی که درباره‌اش توصیه خواهد شد، کیست. عمر خود به این مطلب این‌گونه اعتراف کرده است: «وَلَقَدْ أَرَادَ فِي مَرَضِهِ أَنْ يَصْرَحَ بِاسْمِهِ فَمَنْعَتْ مِنْ ذَلِكَ إِشْفَاقًا وَ حَيْطَةً عَلَى الْإِسْلَامِ؛ پیامبر ﷺ می‌خواست در وصیتنامه، [نام خلیفه] پس از خود را آشکارا بنویسد؛ اما من مانع شدم. این کار را از آن رو کردم که برای اسلام و سرنوشت آن دلسوزی و شفقت داشتم!...» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱۲، ص ۲۱)

البته وی بعدها در زمان خلافت خود، روزی که با/ابن‌عباس در کوچه‌های مدینه قدم می‌زد، و نیز در چند مورد دیگر، بر شایستگی و مظلومیت علی ﷺ تصریح کرده است (همان، ج ۶ ص ۴۵ و ج ۲، ص ۵۷).

۱-۸-۱. موضع ابن‌سعد درباره جانشینی و خلافت رسول خدا ﷺ

ابن‌سعد گویا فراموش کرده است که در جلد دوم کتابش بابی تحت عنوان «ذِکْرُ مَنْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَوْصَ...» گشوده است. در آنجا ده روایت گزارش کرده است که جمله‌ی بر عدم وجود نص بر خلافت دلالت دارند. در یک گزارش می‌گوید: «بویکر دلش می‌خواست که در مورد وصیت و خلافت، از رسول خدا ﷺ سفارش بگیرد؛ اما موفق نشد» (ابن‌سعد، ۱۹۹۸ م، ج ۲، ص ۲۶۰).

در گزارش بعدی به نقل از عایشه می‌نویسد: «پیامبر ﷺ به هیچ‌کس در هیچ‌چیز وصیت و سفارش نفرمود». همچنین مضمون چندین گزارش - که عمدتاً به عایشه مستند است - این است که عایشه در مقام پاسخ به این پرسش که «آیا پیامبر ﷺ وصیت کرد؟» یا این پرسش که «آیا علی را وصی خود نمود؟» با تلخی و ناراحتی جواب می‌دهد که «پیامبر ﷺ در دامن من بود. او چگونه وصیت کرد، در حالی که از من طشتی خواست تا بول کند؛ اما یک‌مرتبه سرش افتاد (و درگذشت). پس کدامین زمان به علی وصیت کرد؟!» (همان، ج ۲، ص ۲۶۱)

مفاد این روایات که بر نفی نص و انکار وصیت دلالت دارد، چگونه در نگاه ابن‌سعد با گزارش‌های ساختگی نص بر خلافت/بویکر، سازگار است؟! چگونه ابن‌سعد این گزارش‌های متناقض را پذیرفته و از ثبت آنها در کتاب خویش پروایی نداشته است؟! او یک جا تلاش می‌کند تا برای بویکر و شایستگی او نص دست‌وپا کند و با بزرگ کردن روایات مخدوش نماز/بویکر، خواننده را به این باور سوق دهد؛ و در جای دیگر از عایشه و دیگران گزارش می‌کند که پیامبر ﷺ رحلت فرمود، در حالی که نه درباره علی ﷺ و نه درباره غیر او سفارش و وصیتی نکرده بود؟! ابن‌سعد عایشه را آخرین شخصی می‌داند که از پیامبر خدا ﷺ جدا شده، در حالی که سر مبارک او را بر سینه داشته است. این مطلب به‌گونه‌ای مخدوش است که حتی به روایت خود/ابن‌سعد، ابن‌عباس را هم به تعجب واداشته است:

وقتی از ابن‌عباس صحت و سقم ادعای عایشه را پرسیدند، با تعجب گفت: «أتعقل؟! آیا این سخن عاقلانه و باورکردنی است؟!» (همان، ج ۲، ص ۲۶۳)؛ زنها معمولاً در چنین لحظاتی حضور ندارند.

در ادامه، ابن‌عباس سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «به خدا قسم رسول خدا ﷺ رحلت کرد، درحالی که سر بر سینه علی ﷺ داشت» (همان، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۴). ابن‌سعد هر دو گزارش را در کتاب خود آورده؛ درحالی که تعارض و تناقض آن دو را مضر ندانسته است!

جالب است که ابن‌سعد پس از فراغت از گزارش‌های عایشه، پنج روایت نقل می‌کند که جمله‌ی آخرین شخصی را که پیامبر ﷺ به هنگام رحلت سر بر سینه او داشته، علی ﷺ معرفی می‌کنند. این گزارش‌ها به اضافه گواهی خود حضرت، شواهد کذب و جعلی بودن آن روایات است.

۱-۸-۱. انتظار از ابن‌سعد

ابن‌هشام که از نظر زمانی پیش از ابن‌سعد است، واقعه سقیفه را گزارش کرده و برای آن بابی اختصاص داده و در

چهار صفحه به نگارش آن پرداخته است؛ لذا از ابن سعد که تاریخ خود را پس از ابن هشام نوشته است، انتظار می‌رفت که واقعه سقیفه را با تفصیل بیشتری نقل کند و اطلاعات تازه‌ای را با کمک دیگر منابع بر آن بیفزاید. اما او نه تنها چنین کاری نکرده، بلکه همین گزارش مکتوب سقیفه را هم - که تنها گزارش موجود است و آن را عمر بعدها در زمان خلافتش ضمن خطبه نماز جمعه ایراد کرده است (ر.ک خان‌صنمی، ۱۳۹۰، ص ۷۱-۵۹) - به گونه‌ای مُثله شده گزارش نموده و از میان آن بخش‌هایی را آورده است که به نحوی تأیید/بویگر محسوب می‌شود (ابن سعد، ۱۹۹۸م، ج ۳، ص ۱۸۲).

جالب است که بخش عمده و حسّاس این خطبه را که شرح مشاجرات لفظی انصار و مهاجران است - البته فقط قسمتی از آن را - در شرح حال سعد بن عباده آورده است؛ درحالی که خطابه عمر مربوط به سقیفه است و سقیفه از بزرگ‌ترین حوادث زندگانی ابوبکر به‌شمار می‌رود و علی‌القاعده می‌بایست این خطبه را در شرح حال ابوبکر و وقایع درگذشت پیامبر ﷺ درج می‌کرد؛ چنان که ابن هشام که پیش از او، یا بلاذری که پس از وی تاریخ نوشته‌اند، چنین کرده‌اند.

۱-۸-۲. تعیین امام از جانب خدا

ابن هشام در سیره خود، جریان اسلام آوردن قبیله بنی‌عامرین صعصعه را نقل کرده و در این گزارش آورده است: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به رئیس قبیله پیشنهاد کرد تا اسلام را بپذیرد و مسلمان شود، رئیس قبیله گفت: اگر حاضری که جانشین پس از خود را از میان قبیله ما برگزینی، ما حاضریم به تو ایمان آوریم و از تو حمایت کنیم. پیامبر ﷺ فرمود: «الامرُ إلی الله یضَعُه حیث یشاء؛ مسئله خلافت و جانیشینی من به دست خداست و آن را به هر که خواهد، می‌سپارد» (ابن هشام، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶۶).

این پیشنهاد از طرف قبیله‌ای ثروتمند و متنفّذ، در شرایطی به آن حضرت صورت می‌گرفت که ایشان از سفر طائف بازمی‌گشت (شریعتی، ۱۳۵۶، ص ۹۷)؛ سفری که انتظار رسول خدا ﷺ را برآورده نکرده بود و ایشان همچنان با دست خالی، بی‌آنکه کسی حمایت و پشتیبانی او را پذیرفته یا دعوتش را اجابت کرده باشد، به مکه بازمی‌گشت. پیداست که چنین معامله‌ای در آن شرایط، از نظر پیشرفت امور تا چه حد مغتنم بوده است؛ اما سخن رسول خدا ﷺ و تعریف جایگاه امامت و جانیشینی، پاسخ قاطعی بود برای کسانی که نبوت را با سلطنت اشتباه گرفته بودند.

۱-۸-۳. تحریف در گزارش ابن سعد

معرفی جانشین رسول اکرم ﷺ از سوی خدا، حقیقتی است که در گزارش ابن سعد تحریف شده است. بر پایه این گزارش، ابن سعد پاسخ پیامبر ﷺ را این گونه نقل می‌کند: «لیس ذاک لک و لا لِقَوْمِک؛ مقام خلافت من به تو و به هیچ‌یک از افراد قبیله‌ات نخواهد رسید» (ابن سعد، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۳۱۰).

در این میان، ابن‌سعد، نکته اصلی خبر را که پیامبر ﷺ امر خلافت را به‌خواست خدا دانسته‌اند، حذف می‌نماید به جای آن، عبارت دیگری که حاکی از پیشگویی وضعیت آینده است، گزارش می‌کند. ابن‌سعد قصد دارد با این بیان به خواننده چنین القا کند که رسول اکرم ﷺ در مقام اخبار غیب و پیشگویی بوده است، نه درصدد بیان شأن و جایگاه امامت!

بنابراین، احتمال تحریف ابن‌سعد در امر گزارش جدی است؛ چراکه موضوع اصلی سخن پیامبر ﷺ را - که معرفی امام و جانشین است - نادیده گرفته است. گواه بر این تحریف، گزارش ابن‌اسحاق و ابن‌هشام است، که هر دو متقدم بر ابن‌سعد بوده‌اند. این هر دو مورخ، خبر را آن‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، بسان گزارش طبری آورده و منصب امامت و جانشینی را به تعیین و معرفی از سوی خدا وابسته کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

کتاب *طبقات الکبریٰ ابن‌سعد* به‌لحاظ تاریخی منظم‌ترین و جامع‌ترین کتابی است که در شرح احوال شخصیت‌های مهم زمان پیامبر ﷺ نگاشته شده و مشتمل بر تاریخ دو قرن نخست اسلامی و از مآخذ عمده در احوال صحابه، تابعین و نخستین محدثان است؛ اما به‌لحاظ تاریخی چندان مورد توجه محققان قرار نگرفت؛ که شاید دلیل عمده آن، همین روحیه تعصب و جانبداری و مشی غیرحرفه‌ای نویسنده آن باشد. از ابن‌سعد که زندگی ابوبکر را در ۴۷ صفحه می‌نگارد، این انتظار وجود داشته است که واقعه سقیفه را - که یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین وقایع تمام دوره زندگی ابوبکر است - با تفصیل بیشتری از اسلاف خود (ابن‌اسحاق و ابن‌هشام) گزارش کند؛ اما با کمال تعجب مشاهده می‌شود که وی روی خوشی به نقل چنین ماجرای نشان نمی‌دهد. او سعی کرده همه گزارش‌هایی را که ممکن است شایستگی و امتیاز ابوبکر را زیر سؤال ببرد، مخفی نگاه دارد و با دقت تمام، تنها روایاتی را انتخاب کرده که فضیلت و شایستگی ابوبکر را در جهت رهبری جامعه اسلامی به هنگام رحلت رسول خدا ﷺ اعلام می‌دارد؛ و این در حالی است که تقریباً تمامی روایات مؤکد بر رهبری و جانشینی علی ﷺ را نادیده می‌گیرد. تعصب ابن‌سعد در پنهان نگاه‌داشتن اخباری که به‌گونه‌ای شایستگی و امتیازهای علی ﷺ را منعکس می‌کند، به روشنی روز است.

منابع

- ابن خلکان، احمد بن محمد، ۱۳۶۴، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، محقق احسان عباس، قم، الشریف الرضی.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد، ۱۹۹۸م، *الطبقات الكبرى*، تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، دار صادر.
- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک، ۱۴۲۰ق، *السیرة النبویه*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی.
- ابن حجاج نیشابوری، مسلم، ۱۴۱۱ق، *صحیح مسلم*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- امینی، عبدالحسین، ۱۹۹۴م، *الغدیر*، بیروت، موسسه الاعلمی.
- ابن ابی الحدید، عزالدین، ۱۳۸۵ق، *شرح نهج البلاغه*، بیروت، دار احیاء.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۲۰ق، *صحیح البخاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- خان صنمی، شعبان علی، ۱۳۹۰، «بررسی تطبیقی خطبه عمر»، *فرهنگ و تمدن اسلامی*، ش (۲۰).
- شریعتی، محمدتقی، ۱۳۵۶، *بررسی خلافت و امامت از دیدگاه قرآن و سنت*، تهران، ارشاد.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۸ق، *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق عبدالله علی مهنا، بیروت، موسسه الأعلمی.
- فیروزآبادی، مرتضی، ۱۴۳۰ق، *فضائل اهل البیت من صحاح کتب السنه*، بیروت، موسسه الأعلمی.
- گلشنی، عبدالکریم، ۱۳۶۷، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ابو عبدالله بن سعد، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- جعفری، حسین محمد، ۱۳۷۴، *تشیع در مسیر تاریخ*، مترجم سید محمدتقی آیت‌اللهی، بی‌جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۴۲۱ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت، موسسه الأعلمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی